

هیئت تحریریه: هاجر خدایی، مرضیه انبری، فاطمه شاملو، پریسا تیموری، بهار سعیدی، مانده نیساری، امر البنین وکیل زاده، فاطمه شیخ محبوی



من خسته ام ولی این راه ادامه دارد...

مرضیه انبری

روی شخصیت های اصلی قرار میگیرند. سیما در کنار عباس زریباف تعریف می شود و افشین نیز همواره دنباله‌رو کمال است و به خوبی مخاطب را مجذوب خود نمی کنند و نمی توانند تکلیف مخاطب را با خود روشن کنند. در واقع متوجه نمی شویم افشین نهایتاً جز دیدار معشوق چه انگیزه ای در فیلم دارد و سیما چقدر به مجاهدین اعتقاد پیدا کرده است. آن هم در حالی که متأسفانه در فیلم از سازمان مجاهدین خلق تصویر کاریکاتوری ارائه می شود. مهدویان سعی کرده است که وارد اردوگاه اشرف شود اما آن چیزی که از اردوگاه اشرف نشان می دهد صرفاً پاره ای رفتار تشکیلاتی و پاره ای بلاهت تشکیلاتی است مثلاً جایی که دختران سازمان فکت های خود را می خوانند... و ابتدا ورودی نمی کند به مسائل مهمی که موجب می شد اعضای سازمان

ما فوق خویش وظایف او را به صورت تمام و کمال و خالی از اشتباهات نفر قبلی به انجام می رسانند و همچنان کمترین میزان رحمی نسبت به کسانی که باید شکار شوند از خود نشان نمی دهد و از طرف دیگر نیز تحت هیچ شرایطی رابطه را جایگزین کار در امور سازمان نمیکند. اما در این بین شخصیت های جدید داستان همچون افشین و سیما چه در سازمان و چه در اردوگاه اشرف هیچ کدام رفتار صادقانه ای ندارند. افشین و سیما قرار است صحنه های دراماتیک فیلم را خلق کنند. اما از سویی افشین که همسرش سیما به عضویت سازمان مجاهدین خلق در آمده این مسئله را به هیچ کس اطلاع نمی دهد و سویی دیگر سیما نیز تنها انگیزه اش بازگشت به ایران و دیدار دخترش است. و این دو شخصیت مکمل وقایع دیگر هستند و دنباله

به آن نحو در انجام وظایف خود اهتمام ورزند. همچنین زوایای سیاه اردوگاه اشرف را نیز به خوبی منتقل نمی کند گویی اعضا آزادانه و مختار دور هم جمع شده اند. البته هیچ کدام از این ها نمی تواند منکر امتیازات این فیلم در نشان دادن جنایت های مجاهدین خلق در دهه شصت باشد خصوصاً اوج این جنایت ها که در عملیات مرصاد نشان داده شد و منجر به انحلال شاخه نظامی سازمان شد. و تصویر شکست مجاهدین توسط نیروهای تحت فرماندهی شهید صیاد شیرازی تا حدودی خوب ترسیم شد.

اما مهدویان در تمام داستان در کنار این مفاهیم ایدئولوژیک در حال نشان دادن یک ترلزول بود. که پس از سال های دفاع مقدس گذشت با قریب به یک دهه از انقلاب اسلامی در کسانی رخ داد که تلاشه داران این مجاهدت ها بودند. مثلاً کمال در قسمت اول داستان نمونه کامل یک انقلابی مبارز بود که در اوج حالات رادیکال قرار داشت و هیچگونه تساهل و تسامحی ای را بر نمی تافت اما در ردخون او با خواهر خود سیما درگیر شده است و البته این یک مسئله تاریخی و طبیعی است. افرادی که به خاطر روابط خانوادگی یا هر موقعیت دیگری از شخصیت ایدئولوژیک خود فاصله گرفته اند. حال این کمال است که در تمام فیلم در هاله ای از تردید قرار دارد. چه در ابتدای فیلم که سازمان را رها کرده و مشغول خدمات جهادی است آن هم علیرغم تخصص بالایی که در امور اطلاعاتی دارد و چه در انتهای فیلم که قصد کشتن خواهر خود را دارد اما منصرف می شود و این حالات وی رسانای یک پیام است و آن هم اینکه کمال می خواهد بگوید: «من خسته شدم هر چند باور دارم که این راه ادامه دارد...»

توریستی به موضوعات دارد، پیام هایش منضم است و داخل فیلم، قرار داده نشده است.

علت این درکنشدن هم این است که کیارستمی اوایل، در امر فیلم سازی، مهارت شایان نداشت و اولین فیلم بلند او مسافر تا حدودی تقلیدی از فیلم چهارصد ضربه فرانسوا تروفو بود [۱] اما او با هوش خود توانست خط مدیریت غرب را بیاموزد و ادبیات و نشانه های سینمایی خود را بر اساس آن پیدا کند.

فلسفی بودن کیارستمی و فیلم هایش چندان مورد توجه کسی نبود و حتی خودش نیز مکرراً تصریح داشت اما ژان لوک نانسی [۲] مرتکب یک خراب کاری بزرگ می شود! لوک نانسی در کتاب واقعیت نمایی و بدهت تأویل هاز سینمای کیارستمی [۳] بر این باور است که کیارستمی درصدد ارائه فرم ایرانی است لذا درصدد این قرار می گیرد تا مصادیق روایت فلسفی و پست مدرنیستی خود را در مفاهیم فیلم های کیارستمی پیدا کند اما شیوه مواجهه نانسی و کتاب او درباره کیارستمی، بر خلاف تصریحات منتقدین و حتی بر خلاف تصریح خود کیارستمی بود لکن کیارستمی به تعبیر جسورانه نانسی خدشه ای وارد نمی کند!



کیارستمی منظومه معکوس ۲

بهار سعیدی

های جهانی بر اخلاق جنسی و تغییر مرام خانواده و اخلاق انسانی، اما در واقع نواقح گرای، یک واقعیت سطحی و مغفول و محبوب مانده را بیان می کرد. نئورالیسم ایتالیا در برهه خاص خود، یک ترس تاریخی بود که بر ویرانه های جنگ جهانی، دراماتیزه می شد! و بعدها نیز به گداگرافی تعبیر شد و توسط موسولینی رو به محقق رفت.

اما سینمای ابراهیم گلستان و سهراب شهیدنالت و مخصوصاً کیارستمی برخلاف نئورالیسم ایتالیا و فیلم های روسولینی، گنگ و مات و مبهوت می ماند، مخاطب درگیر موضوع نمی شود و صرفاً احساس ترحم می کند و گاهی حتی احساس گنگ و خنثی و دورشوندگی! کیارستمی یک نگاه

هایی که بی سابقه نبودند اما اعتبار بین المللی جنبش نئورالیسمی آن ها را برجسته تر از همیشه در معرض توجه قرارداد.

نئورالیسم نه فقط لحظه یا رخدادی مهم در تاریخ سینمای اروپا، بلکه روندی پیوسته در ادبیات ایتالیا از نیمه دهه ۱۹۲۰ تا میانه دهه ۱۹۵۰ است. نوعی مکتب مصور خودساخته که تا ده سال بر ادبیات، تأثیر گذاشت. این مکتب، ریشه در ادبیات داشت، طوری که بیشتر فیلم های نئورالیسمی مهم مانند زمین می لرزد آثاری اقتباسی بودند.

در سینمای ایتالیا و به خصوص روسولینی، مخاطب با موضوع کشورهای جنگ زده درگیر می شود. نئورالیسم ایتالیا دارای تعین فرهنگی و بومی و ادبی بود و اگرچه واکنشی محسوب می شود نسبت به اثرات جنگ

ماجرای نیمروز ۲ یا به عبارتی ردخون اثر جدید محمدحسین مهدویان که در جشنواره فجر زمستان ۹۷ رونمایی شد و این روزها در پرده سینما انتقادات و تحسین های زیادی را برانگیخته است. اگر در مقام تعریف و تمجید از این اثر برایم منتقدان نکات فنی و جلوه های ویژه فیلم را بالاتر از سطح استانداردهای سینمای ایران برشمردند. و اظهار امیدواری کردند که این فیلم می تواند امیدی برای ساختن فیلم های اکشن باشد البته بجز بحث موسیقی فیلم که انتقادات زیادی را برانگیخت. از نظر محتوایی اگر بخواهیم فیلم مهدویان را نقد کنیم میتوان به چند نکته اشاره کرد. فیلم از حالت افراطی گری ماجرای نیمروز خارج شده و به نوعی به نقطه تعادل رسیده است؛ در قسمت اول داستان ما شاهد گروهی بودیم که که ارتباط خاصی با یکدیگر نداشتند ولی برای یک طعمه مشترک گردهم آمده بودند و در نهایت موفق شدند یکی از اعضای برجسته سازمان مجاهدین خلق یعنی موسی خیابانی را شکار کند این حالت ما را یاد فیلم های وسترن می انداخت و حالات هیجانی فیلم را افزایش میداد، خصوصاً اینکه آنها در نهایت به کامیابی رسیدند و طبق آنچه که می خواستند عضو مذکور را شکار کردند. دوم اینکه در قسمت اول فیلم شخصیت های داستان که همه چهره های اطلاعاتی و امنیتی بودند به دو دسته تقسیم می شدند دسته معاند نظام و دسته هوادار نظام و هر دو در

۱۰۰ درصد قرار داشتند و ما کمتر شاهد شخصیت های خاکستری بودیم اما در ردخون ما شاهد این هستیم که چهره های اصلی داستان دچار تردید می شوند! صادق همچنان در نقش یک مأمور متخصص و متعهد ظاهر می شود که پس از شهادت

نئورالیسم جنبشی سینمایی بود که پس از پایان جنگ جهانی دوم در ایتالیا پدید آمد و البته خاستگاه آن، فرانسه است زیرا ویسکونتی که در دهه سی توانسته بود در کنار فیلم ساز بزرگ فرانسوی ژان رنوار دستکاری کند، تحت تأثیر روش او قرار داشت و از این جهت می توان بر تأثیر ژان رنوار و سبک رئالیسم شاعرانه فرانسه و فیلم تونی - که آن را سلف فیلم های این جنبش سینمایی می دانند - بر این جنبش سینمایی تأکید کرد. نئورالیسم پدیده ای بود که فقط در ایتالیا می توانست تداوم داشته باشد. فیلم سازان پیشروی این جنبش سعی در نزدیک شدن هر چه بیشتر به واقعیت، چه در روایت و چه در فرم، داشتند. رویکرد اخلاقی فیلم سازان این جنبش به هنر باعث شد تا در سال های پس از جنگ جهانی دوم که ایتالیا درگیر فقر، تورم و بیکاری گسترده بود، فیلم هایی با محوریت طبقات کارگر و دهقان و همچنین پارتیزان هایی که در طی دوران فاشیسم با حکومت موسولینی و اشغال گران نازی می جنگیدند ساخته

بیشتر تاریخ نگاران سینما نئورالیسم را نه به خاطر گرایش های سیاسی و جهان بینی آن بلکه به سبب نوآوری هایش در زمینه فرم فیلم مؤثر می دانند. نوآوری



جادوی جعبه جادو

هاجر خدایی بررسی تأثیر رسانه های جمعی به ویژه تلویزیون در جامعه

انحطاط فرهنگی و حتی آسیب‌های دینی. برای مثال: در فیلم یا سریالی، روابط آزاد و بی‌قیدوبند مطرح می‌شود؛ البته مطرح کردن این موارد که از ضعف‌های جامعه است، می‌تواند از ادامه چنین مواردی در سطح جامعه جلوگیری کند یا مقدار آن را کاهش دهد اما با حفظ شرایطی از جمله نشان دادن تمام جنبه‌های این ضعف اجتماعی و از همه مهم‌تر اینکه نباید مسیر چنین آثار رسانه‌ای به سمتی پیش رود که آن را عادی جلوه دهد و (در این مثال) نباید آن‌قدر روابط بی‌قیدوبند را مطرح کند که مخاطب، آن را به‌عنوان بخشی از شرایط عادی جامعه بپذیرد و خدای نکرده از آسیب‌ها و خطرات آن غفلت

که می‌تواند آسیب‌زا شود؛ تبلیغات گول زننده و دور از واقعیت خیلی از خوراکی‌ها نمونه‌ای از این موارد هستند. برای مثال: در تبلیغ یک خوراکی می‌بینید که گویی می‌خواهد به مخاطب دیکته کند که: اگر این خوراکی را بخورید، نیروی خاصی به دست می‌آورد! البته این آسیب‌پذیری در بزرگسالان و سطح کلی جامعه نیز مطرح است و صرفاً محدود به کودکان نیست؛ هرچند همان‌طور که اشاره شد، کودکان آسیب‌پذیرتر هستند اگر در تهیه برنامه‌های تلویزیونی دقت نشود، آسیب‌های جدی و گسترده‌تری را در سطح جامعه شاهد خواهیم بود، به‌ویژه

تأثیر رسانه‌های جمعی بر زندگی آدم‌ها و به‌طور کلی جامعه انکارناپذیر است و البته بر همه ما آشکار. خواندن کتاب و روزنامه، گوش کردن به رادیو، رفتن به سینما و دل دادن به جعبه جادو یا همان تلویزیون، از جمله نشانه‌های ارتباط ما با رسانه هستند و طی این فراگرد ارتباطی از رسانه تأثیر می‌پذیریم و ای‌کاش که این تأثیر، به رشد مفید ما کمک کنند نه اینکه ما را غرق در منجلاب غفلت کند.

از بین رسانه‌های جمعی، تلویزیون طیف گسترده‌ای از مخاطبان را درگیر خود می‌کند؛ از کودکان گرفته تا سایر افراد.

برنامه‌های کودک، فیلم و سریال و حتی پیام‌های بازرگانی، هر یک شامل پیامی هستند و به‌نوعی بر مخاطب اثر می‌گذارند که این اثر در درازمدت می‌تواند زندگی فرد را تحت تأثیر قرار دهد؛ بنابراین لازم است که در انتخاب و تهیه برنامه‌های تلویزیون دقت شود تا از باب‌شدن ناهنجارها جلوگیری شود. ریشه و دلیل اختلافات و حتی آسیب‌های خانوادگی، گاهی به برنامه‌های تلویزیونی برمی‌گردد؛ برای مثال وقتی در فیلم یا سریالی تجمل‌گرایی را نشان می‌دهند، ممکن است اعضای خیلی از خانواده‌ها به جان یکدیگر بیافتند و یا اگر در تهیه برنامه‌های کودک دقت نشود، کودکان در خطر جدی قرار خواهند گرفت؛ چراکه شالوده شخصیت آن‌ها هنوز کامل نشده است و از هرچه ببینند، الگو می‌گیرند؛ حتی از موارد بد و ناهنجار. از طرفی کودکان به همان میزان که در مقابل برنامه‌های تلویزیونی، باور پذیر هستند، آسیب‌پذیر نیز هستند. تبلیغات خوراکی‌هایی که اغلب مضر هستند، نمونه‌ای از مواردی است

کند... البته این یک مثال بود و در سایر موارد نیز، دقت لازم است.

به‌عنوان مثالی دیگر: در بعضی از فیلم و سریال‌ها همیشه خانم شکست خورده و یا ضعیف را با پوشش چادر نشان می‌دهند! همین مسئله که شاید برای بعضی پیش پا افتاده و حتی غیرمهم تلقی شود، در دراز مدت می‌تواند نوعی بدبینی و حس ناخوشایند در مخاطب نسبت به خانم‌های چادری ایجاد کند...

در بعضی آثار نیز می‌بینیم که بی‌احترامی کردن به پدر و مادر و فریاد زدن بر سر آنها، آنقدر تکرار میشود که گاهی این امر را برای مخاطب عادی می‌کنند...

به‌غیراز فیلم و سریال، برنامه‌های دیگر تلویزیون نیز اهمیت خود را دارند که در تهیه و روی آنتن بردن و به عبارتی پخش هر کدام باید دقت شود؛ حتی پیام‌های بازرگانی، برنامه‌های صبحگاهی و...

بنابراین با توجه به فراگیر بودن تلویزیون، نظارت بر برنامه‌های آن امری ضروری است و آن‌قدر این امر، حساس است که شاید بتوان گفت: مرز باریکی میان مفید بودن و مضر بودن برنامه‌های

تلویزیونی وجود دارد. جان کلام آن است که لازم است تأثیر جعبه جادو را جدی بگیریم و علاوه بر توجه به نکات فنی، روی محتوای برنامه‌ها نیز فکر کنیم تا خدای نکرده، ناهنجاری را نهنجار، جلوه ندهیم؛ البته این مهم، فقط بر عهده مسئولین مربوطه نیست؛ بلکه هر یک از ما حتی به‌عنوان مخاطب، وظیفه‌داریم که حواس خود را جمع کنیم، آگاهی خود و دیگران را افزایش دهیم تا نکند جعبه جادو، ما را جادو کند و به سمتی برود که نباید...

نوشتن تا تلنگری شود، هرچند کوچک برای بهتر دیدن و دقیق و سنجیده عمل کردن.



BRAVE شجاع ترین دختر !pixar

فاطمه شیخ محبوبی

مراتب کمتری بهره برده است. شاید نتوان «شجاع» را رومانیتیک و عاشقانه دانست، اما شکی نیست که داستان آن درباره ی دوست داشتن است و با تکیه بر همین تمهید سحرآمیز به سیر و سیاحت در رابطه ی پر کشمکش میان مریدا و مادرش می پردازد. هنگام به تصویر کشیدن این‌نور در قالب جدید و عجیب غریب اش، انیمیشن در انتها درجه ی کیفیت و ظرافت به کار رفته است. اگر بخواهیم پیام اخلاقی این انیمیشن تقریباً بی نقص را بگوییم این است که در نهایت ناراحتی و بدخلقی همیشه یکی از ویژگی های خوب طرف مقابل را در نظر بگیرید و بخاطر همان یک ویژگی دوستش داشته باشید؛ زیرا زندگی خیلی کوتاه تر از هر چیزی است و شجاع باشید!!!

مونت جامعه به نگارش درآورده و فکر نمی‌کنم دختری باشد که از تماشای «شجاع» لذت نبرد. قطعه های موسیقی اسکاتلندی به کار رفته در این انیمیشن چنان گوش نواز و دل نشین هستند که تماشگر را مدهوش می‌کنند. «شجاع» از لحاظ گرافیکی نیز مانند اغلب انیمیشن های پیکسار، چشم نواز است. زیباترین افکت های گرافیکی را می‌توانید در موهای پریشان مریدا مشاهده کنید همچنین محیط جنگل به کار رفته در این انیمیشن بسیار زیبا است و رنگ بندی های تیره جنگل نیز در بهترین حالت ممکن قرار دارد، البته شاید بتوان اصلی ترین ایراد فیلم را مربوط به چهره مریدا دانست که جزئیات زیادی در آن به چشم نمی‌خورد. جالب اینجاست که صورت مریدا به عنوان شخصیت اصلی داستان در مقایسه با شخصیت های منفی، از ظرافت های به

پیکسار، از بدو تاسیس تا به امروز، تقریباً تمام افرادی که در آن مشغول به کار هستند را مردان تشکیل می‌دهند و فکر می‌کنم تنها تعداد کمی از خانمها باشند که آن هم در پست های نه چندان مهم در این کمپانی مشغول به کار باشند! در مجموع به نظر می‌رسد که پیکسار علاقه ی خاصی به ساخت انیمیشن های دخترانه نداشته و سابقه اش هم کاملاً گویای این حقیقت است؛ اما حالا که پیکسار زیر مجموعه کمپانی " والت دیزنی " شده ،ظاهراً فشارهای دیزنی بر روی آنها اثر کرده و اینبار اثری دخترانه را روانه سینما کرده است. شجاع، اما جدای از تمام تفاوتهایی که با انیمیشن های رایج دخترانه دارد، می‌توانم بگویم که پیکسار به مانند همیشه در نگارش فیلمنامه توجه ویژه ای به ذائقه مخاطب خودش داشته و در اینجا هم داستان «شجاع» را دقیقاً مطابق میل قشر

دلیر یا شجاع (به انگلیسی: Brave) فیلم پویانمایی و سه‌بعدی است که توسط پیکسار تولید و توسط والت دیزنی توزیع شد. این فیلم اولین فیلم پیکسار است که شخصیت اول آن یک زن (مریدا) است. این فیلم در تاریخ ۲۲ ژوئن ۲۰۱۲ منتشر شد و در سال ۲۰۱۳ در جشنواره ی گلدن گلوب برنده ی جایزه شد. این انیمیشن به کارگردانی مارک اندروز و برندا چپمن در کشور آمریکا تهیه شد و زبان رسمی و اصلی آن انگلیسی است. این انیمیشن با اینکه نظرات مثبتی را به خود جلب کرد؛ ولی عده نیز انتقاداتی بر آن وارد کردند از جمله: یکی از ایرادات همیشگی که به کمپانی عظیم "پیکسار" وارد بوده این هست که اهمیت چندانی به ساخت انیمیشن برای دختران نمی‌دهد، این کمپانی با انیمیشن محبوب شگفت انگیزان معمولاً شناخته می‌شود، البته این را هم باید در نظر گرفت که کمپانی

اولین فیلم بلند رضا گوران ، سرکوب است . یک خانه یک مادر و سه خواهر اینها اولین مواجهه تماشاگر با فیلم است . خانه ای به ظاهر خلوت که با آمدن دختران این خلوت دیری نمی پاید که از بین می رود . ما با قصه ی زوال یک خاندان ، زوالی که به دست دخترانی که شیفته ی رفتن و پایان اند ، مواجه هستیم .

گرچه فیلم نام کارگردانی را بر پیشانی دارد که در حوزه ی سینما بی تجربه است اما یک مجموعه از بازیگران نام آشنا را داراست. سرکوب درباره ی خانواده ایست که گذشته ای تلخ را تحت فشار پدر تجربه کرده اند . یک مادر گرفتار بیماری آلزایمر و سه دختر تشکیل شده که پدر و تنها پسر خانواده ، غایب اند و پرستار مادر با بازی باران کوثری حلقه ی اصلی شخصیت ها را تشکیل میدهد. در نقد فیلم سرکوب باید ایده ی اصلی صبر را به بگیریم ؛ اینکه فرآیند سرکوبی این زنان به چه کیفیتی نمایان می شود و توان ایجاد چه تاثیری را در مخاطب دارد . کاراکتر کلیدی پدری است که حضور ندارد که انتظار داریم در غیابش شخصیت پردازی شود . در فیلم روایت از بازگشت به عقب استفاده نمی شود ؛ فیلم ساز مجبور است که با دیالوگ ها و چند نمای محدود از اتاق پدر این وظیفه را انجام دهد که در نتیجه ناکام است . در فیلم با روایت ها و دیالوگ ها و از دیده ها و شنیده ها کم کم به تصویری نا ملموس از پدر می رسیم که در انتهای فیلم با قضاوتی که در ابتدا از او داشته ایم به کلی متفاوت است.

آنچه درباره ی پدر می دانیم محدود به این است که نامش پرویز بوده و دختر ها از او متفرند ولی دلیل تنفر آنها مشخص نمی شود صرفا یک بگومگو و صحبت های پدرا نه بوده و اینکه رابطه ی خوبی با دخترانش نداشته است. در واقع شخصیت های داستان در حد تیپ های سینمایی نیست بلکه چیزی از این هم سطحی ترند .



سرکوب

ماتده نیساری

بدشان تحویل میدهند . در این میان ، تقابل دختر ها و جملات مادر بیمار ، اشک و آهی از بیننده دریافت می کند که در اینجا فیلم قادر به حرکت در مسیری سازنده نیست به سطح یک اثر زرد و کم مایه سقوط می کند . با استفاده از موسیقی جیمیم در بسیاری از صحنه ها سعی شده احساسات تماشاگر برانگیخته شود و موثر جلوه کند . استفاده بیش از حد از این نوع ترفند نه تنها باعث ایجاد احساس نمی شود بلکه موسیقی را از کار می اندازد و تاثیر گذاری کمتری را شاهد خواهیم بود. نهایتا سرکوب در کنار همه این مشکلات یک گرفتاری بزرگ دارد ؛ قرار است فیلم اجتماعی باشد و حرف های مردم را بزند ، درحالی که رضا گوران در مصاحبه درباره ی فیلم می گوید " این فیلم برای جامعه ایران ، جامعه زنان و بعد برای جامعه مردان ایران ساخته شده است . اینا حواسمان هست که خانواده ها ممکن است چه آسیب هایی از جریان ها و نظر های سیاسی بخورند؟ " . گوران برای این فیلم مثل عموم این جنس فیلم ها به دیالوگ پناه می برد .

در اینجا از زبان دختر ها چند نیش و کنایه سیاسی مطرح میشود و گاهی شاهد کلی گویی از زبان شخصیت ها هستیم که ظاهرا قرار است فیلم را سیاسی کند . فیلم ساز نمی داند یا از یاد برده است که شخصیت در ابتدا باید بتواند به اندازه ی یک من ملموس باشد و نقش ایفا کند تا بعد بتواند در لایه های زیرین ذره ای نماینده ی ما باشد . فیلم گوران فرسنگ ها عقب تر از ساختار همان من است چه برسد به ما ! سرکوب را اگر جدای از پایان بندی و ناکار آمدی کاراکتر هایش در نظر بگیریم فیلمی است قابل احترام با تکیه بر دیالوگ و چند فضا که سعی در فهم زوال به مخاطب را داشته است

است . نا می دانیم این پدر یروگبر دقیقاً چه کیفیتی داشته که خانواده را به این جا کشیده است . تنها می توان گفت با توصیف تمام این ها تجربه ی حس خفقان آورشان را سهیم شده ایم . در فیلم تنها با تعدادی جمله از اینکه پدر بگبار تلفن را به سوی یکی از دختر ها پرت کرده ، سر یکی دیگر داد زده و با شمال رفتن آن دیگری مشکل داشته است . واقع برای سهیم شدن در داستان برای ارتباط گرفتن با شخصیت ها برای همزاد پنداری ما نیاز داریم فرآیند ها و کنش ها و چگونگی ها را ببینیم . اما آنچه دیده می شود تعدادی آدم آسیب دیده اند که مشتکی حرف های کلی و بی خاصیت از حال

انسان هایی که هر کدام یک خط توضیح عمده زمان خود را به سبک فیلم های آپارتمانی ایرانی حرف دعوا و تنش های تقلبی میکنند . تا اینجا فیلم ، با فیلمی طرف هستیم که نتوانسته عوامل درگیر برانیش را شخصیت پردازی کند و داستانی یک خطی داریم که در طول فیلم کنش آمده و به شکلی خام داستانی چند تکه از آن پنهان مانده است و ۵ کاراکتر با توضیحات نیم خطی بدون هیچ برهم کنش سازنده در یک آپارتمان است . ما به هیچ یک از شخصیت ها نزدیک نمی شویم و طبیعتاً نمی دانیم چه زخم های عینی و مشخصی کار را به اینجا کشانده



آنا بل به خانه می آید

مرضیه انبری

در مقابل او با صلیب به دعا می نشیند :)) خدایا گناهان ما را ببخش ، همانگونه که ما بخشدیم کسانی را که به ما تجاوز کردند !! همواره در مجموعه ی احضار تمسک به صلیب، انجیل و .. برای مهار شیطان دیده می شود هر چند که طبق منطق ژانر وحشت هرگز کافی نخواهد بود. یا گاهی متناقض عمل می کند. مثلاً در آنا بل دو صلیبی که به دست آقای مالینز بود به خواست آنا بل نابود شد، یا او هرگاه خواهد صلیب ها را بر عکس می کند اما جودی نیز هرگاه خواهد با یک صلیب و دعا شیطان را از خود دور می کند!

اما از جمله امتیازاتی که می توان به آن اشاره کرد خلق وحشت با بازیگران کم سن و سال، همراه کردن مخاطب با شخصیت های داستان و مهم بودن سرنوشت آن ها برای مخاطب و نهایتاً اینکه هر چیزی در این خانه می تواند وحشت آفرین باشد که البته مورد آخر به زعم برخی جزء نواقص فیلم است و این موجودات وحشتناک را رفقای بدر خور آنا بل توصیف کرده اند. به هر حال برای ما ایرانی ها تجربه ی وحشت با عروسک یک دختر بچه جذاب است و البته یک فیلم صرفاً یک فیلم است و انتظاری جز سرگرمی از آن نیست که آنا بل ۳ مانند دو سری قبلی خوب از پس آن بر آمده است و سینماهای آمریکا را ملو از جمعیت کرده است.

خوش حال هستند از اینکه ژانر وحشت را در خانه های معمولی به نمایش در آورند و کمترین بودجه ممکن را صرف کنند! این فیلم از آن فیلم هایی نیست که از فرط خلق صحنه های مثلاً ترسناک مخاطب را به خنده وادار کند مثل اتفاقی که در راهبه رخ داد. هر چند روند داستان نیز خالی از بلاهت نیست مثلاً مخاطب درک نمی کند چرا باید به نفر که می داند در این خانه چه خبر است بجای مبارزه ای که پایان آن را نمی دانند از خانه فرار نمی کنند مثل منطقی ترین اتفاقی که در کابجرینگ ۲ رخ داد و اهالی خانه بعد از اولین علامت به همسایه ها پناه بردند. اما اینبار دختر خانواده وارن که شبیه به مادر خود است میخواد این شیطان را دوباره محبوس کند و

کردن در محفظه، آنا بل دوباره مجال آزاد کردن نیروهای خود را پیدا می کند و از قضا این بار به جای خانه ای که تنها موجود شیطانی آن باشد میان انبوه وسایل شیطانی قرار گرفته است تا شبی سراسر وحشت را برای سه دختری که در خانه هستند فراهم کند و از آن ها طلب یک روح را داشته باشد. داستان فیلم مثل سایر فیلم های ترسناک در یک خانه با ترس های لحظه ای یا جامپ اسکر روایت می شود که امتدادی ندارند و دقیقاً نمی دانید در لحظه ی بعد باید از چه چیزی بترسید، از یک لباس عروس، یک روح، یک چراغ و ... فقط میدانید که همه ی این ترس ها به یک عروسک باز می گردد. ظاهراً گردانندگان هالیوود

((فیلم Annabelle Comes Home یا در زبان فارسی «آنا بل به خانه می آید» یکی از جدیدترین آثار اسرارآمیز، دلهره آور و ترسناک کمپانی برادران وارنر (Warner Bros) است که به دست گیری دابریمن، نویسنده سریال Swamp Thing (سوامپ تینگ)، فیلم The Nun (راهبه)، فیلم It (آن)، فیلم Annabelle: Creation (آنا بل: خلقت)، فیلم Annabelle (آنا بل) و فیلم It Chapter Two (آن: بخش دوم)، ساخته شده است. در فیلم آنا بل به خانه می آید، بازیگران و هنرمندان بالاستعداد و محبوبی همچون مکینا گریس در نقش جودی وارن، مدیسون آیسمن در نقش مری آلن، کیتی ساریف در نقش دانیلا ریوس، پاتریک ویلسون در نقش اد وارن، ورا فارمیگا در نقش لورین وارن و ... به ایفای نقش پرداخته اند.))

نمی توانید پیش بینی کنید چه اتفاقی قرار است رخ دهد مثل تمام آثار ترسناک اما برخلاف اکثر این آثار نمی توانید پیش بینی کنید چه چیزی قرار است شما را بترساند چون آن چیز قطعاً عروسک فاقد حرکت آنا بل نیست ...

خاتم و آقای وارن که آنا بل را در اختیار گرفته اند آن را به درون محفظه ای شیشه ای قرار می دهند تا موجب تحریک شیاطین دیگر نشود و با انجام یک سری مراسم مذهبی درب محفظه را قفل می کنند. اما در یک آخر هفته ی شوم با رفتن آن ها به سفر و شیطنت دوستان دخترشان و باز

در اوایل قرن بیستم در اعتراض به مکتب ادبی حاکم بر سنت فکری-فلسفی غرب من جمله ماتنیسم، ایمانیسم صورت گرفت. ایمان در لغت یعنی صورت و تصویر. تصویر به معنای صورت دادن و شکل دادن و تصور تکثیر همین صورت است. شاعر به کلمات، میتواند مفاهیم صوری را از بیرون به صفحه کاغذ و ذهن خواننده تزریق کند کماینکه اصلا واقعیت نداشته باشد. به عبارتی، شاعر با استمداد از کلمات و واژه ها، تصویرهای مدنظرش را به طور عینی و دقیق، چه به طور فرا واقعیتی مطرح میکند. ((تی.اس.الیوت)) از پیشگامان و بنیان گذاران اندیشه ایمانیسم و ((تامس ارنست هیوم)) به عنوان تئوریسین و نظریه پرداز این مکتب هستند.

یکی از عقاید ایمانیست ها، جان بخشی به هر چیز مبهم حسی و ذهنی است که میتواند دارای واقعیت خارجی شود.

هنر امروز ما، نیز با پیشرفت تکنولوژی گرفتار و اسیر این ایمان سازی ها شده است. هنری که روزگاری با دیدنش تبلور حس شکوه و عظمت را لمس میکردیم، امروزه اما به جایگاه و تفسیری پست تنزل یافته است. هنر نوین، دست خوش تحولی بس عظیم در حوزه معرفت شناختی شده است. وقتی اندکی جست و جو در صفحات اینستاگرام و سایر ابزارهای ارتباط جمعی کنیم، شاهد اسارت لفظ هنر در چنگال تقاسیر افرادی که سعی در خیال سازی و تلقین تفسیر خود به بقیه دارند، میشویم. ظهور متعدد تستر های غیبه، مدلینگ ها، اینفلوئنسرها و قس علی هذا... که همه این ها قصد دارند در قالب و فرم هنر، برای خود مشروعیت بخرند و در این میدان با افراد دنبال کننده خود معامله پایاپای میکنند. حالا اگر این ها را کنار بازاری گرمی های عده ای از هنرمندان قرار دهیم، بیشتر به عمق فاجعه اتفاق افتاده پی خواهیم برد که ببینیم رسانه با آپشن های مختلفش چگونه بر سلیقه افراد تاثیر میگذارد.



هنر یا رسانه

تاثیر رسانه های جمعی بر مد

فاطمه شاملو

چون و چرا به آن میبخشند. مد ترویج دهنده در رسانه ها، ممکن است به صورت نسبی گرایانه ظاهر شود، یعنی محصول بی معنایی از مفاهیم سبکی باشد. با وجود این، مد در مقام ابهام و پیچیدگی اش دارای انسجام است و از سرمایه داری سخن می گوید. سرمایه داری هم میکشد و تخریب میکند، هم ویتیرینی رنگارنگ از ثروت و زیبایی را توأم با فرصت هایی که فراتر از وسع ماست، خلق میکند و رویاها و تصاویر موجود را جعل میکند. مد فراتر از رویای سرمایه داری است. خانم الیزابت ویلسون در کتاب مد و مدرنیته درباره مد میگویند: ((هم عاشق مد هستیم و هم از آن متفریم، فقط بدین دلیل که عاشق سرمایه داری هستیم و در عین حال از آن متفریم. برخی با عصبانیت و ناامیدی و معدودی از افراد سرسخت و قاطع با شادی بی رحمانه ای به آن واکنش نشان میدهند. بیشتر واکنش

زمانیکه رسانه های دیجیتالی مورد اقبال فراوان از سوی مردم قرار گرفت، موجی از فشن بلگرها که اشاعه دهنده مفهومی جدید در سبک زندگی دیجیتالی ساکنان عصر دیجیتال هستند، ظهور کردند. افرادی که نقش بسیار زیادی در معرفی برندها و رونق استارت آپ های لاکچری داشتند. قدرت رسانه، بعضا به افراد، اجازه فعالیت در حوزه های مختلف را میدهد. پیروان بی چون و چرای دیجیتال، در اقدامی مقلدانه، باعث ترویج و گسترش این کسب و کارهای مدرن میشوند. فشن بلاگرها، تورسیسم بلاگر ها، یا فودبلاگرها که گردشگری و خوردن و... را جزئی از برنامه زندگی خود میدانند، سعی میکنند دنیای مد را در موقعیت های مختلف در اختیار جامعه مخاطبانشان که سنین مختلف دارند، قرار دهند. هنر رسانه در راستای ترویج فرهنگ مد است، رسانه ای که افراد با تایید و تقلید از آن، قدرتی بی

های خاص، حداقل در غرب- آنجا که اکثریت از مزایای سرمایه داری لذت اندکی میبرند در حالیکه به همان اندازه باید عقیم سازی ها و بهره کشی های آن را نیز تحمل کنند، ولو هم نباشد- واکنش هایی ناشی از بدبینی مطلق و قطعاً از چندگانگی و هجو هستند. ما کار خود را تا جایی با پوشاک میگذرانیم که آنها به ابهام سه گانه ای بپردازند: ابهام خود سرمایه داری با ثروت هنگفت و فلاکت بسیاری، توانایی آن در خلق کردن و اسراف کاری وحشتناک آن؛ ابهام هویتی ما و ابهام رابطه خود با بدن و خود باجهان؛ و ابهام در هنر، هدف و معنای آن.

مد یکی از در دسترس ترین و یکی از انعطاف پذیرترین ابزارهایی است که به واسطه آن به بیان این ابهامات میپردازیم. مد طنز مدرنیستی است.))

اتفاقی که امروز در دنیای مدرن ما افتاده، تلقی و برداشت افراد از هنر و مد است. مد با هنر پیوندی ناگسستنی دارد. مادامیکه معیارهای مد از سوی سرمایه داری و افرادی که در مقابل پول، حاضر به اشاعه مد هستند، ترویج میشود، هنر هم وضعیتی مشابه خواهد داشت.

باید در نظر گرفت افراد جامعه با دیدن زندگی تبلیغ شده ((بعضا دروغین)) پشت قاب شیشه ای موبایل و پسندیدن آن، باعث قدرتمند شدن بیشتر آن میشوند. آنجاست که دیگر اعتراض به اشرافیت طعنه میزند به تمام لطیفه های قرن. در چارچوب قاب فریبنده موبایل، حتی مفهومی صوری از جهان خارج هم میتواند عینیت واقعی بیابد. در نظر داشته باشید، شکر در فضای مجازی میتواند نمک باشد یا یک اندام ایده آل یک فتوشاپ. پس نباید لذت واقعیت و هنر واقعی را فدای ایمان سازی های دیکته شده سرمایه داری کرد که با الفا مفهوم هنر براساس تراوشات خودش، سعی در اسارت نوین بشر در چنگال مدرنیته دیجیتال دارد.

جوار رفیق اعلی، و این اوست که ما را کش کشانه به خویش می خواند.

عقل می گوید بمان و عشق می گوید برو؛ و این هر دو، عقل و عشق را، خداوند آفریده است تا وجود انسان در حیرت میان عقل و عشق معنا شود، اگر چه عقل نیز اگر پیوند خویش را با چشمه ی خورشید نَبِزَد، عشق در راهی که می رود، تصدیق خواهد کرد؛ آنجا دیگر میان عقل و عشق فاصله ای نیست.

پاران! این قافله، قافله ی عشق است و این راه که به سرزمین طف در کرانه فرات می رسد، راه تاریخ است و هر بامداد این بانگ از آسمان می رسد که: الرحیل، الرحیل. از رحمت خدا دور است که این باب شیدایی را بر مشتاقان لقای خویش ببندد. این دعوت فیصانی است که علی الدوام، زمینیان را به سوی آسمان می کشد و... بدان که سینه تو نیز آسمان لایتناهی است با قلبی که در آن، چشمه ی خورشید می جوشد و گوش کن که چه خوش ترنمی دارد در تپیدن؛ حسین، حسین، حسین، حسین. نمی تپد، حسین حسین می کند.

پاران! شتاب کنید که زمین نه جای ماندن که گذرگاه است... گذر از نفس به سوی رضوان رحل. هیچ شنیده ای که کسی در گذرگاه، رحل اقامت بیفکند؟! و مرگ نیز در این جا همان همه با تو نزدیک است که در کربلا، و کدام انیسی از مرگ شایسته تر؟ که اگر دهر بخواهد با کسی وفا کند و او را از مرگ معاف دارد، حسین که از من و تو شایسته تر است. الرحیل، الرحیل! پاران شتاب کنید.))



الرحیل ...

پریرسا تیموری

ولایت ملحق شوی و فراتر از زمان و مکان، خود را به قافله ی سال شصت و یکم هجری برسانی و در رکاب امام عشق به شهادت رسی...

پاران! شتاب کنید، قافله در راه است. می گویند که گناه کاران را نمی پذیرند؟ آری، گناه کاران را در این قافله راهی نیست... اما پشیمان را می پذیرند.

راهی را که قافله عشق پای در آن نهاد راه تاریخ است و آن بانگ الرحیل هر صبح در همه جا بر می خیزد، و اگر نه، این راحلان قافله ی عشق، بعد از هزار و سیصد و چهل و چند سال به کدام دعوت است که لیبک گفته اند؟

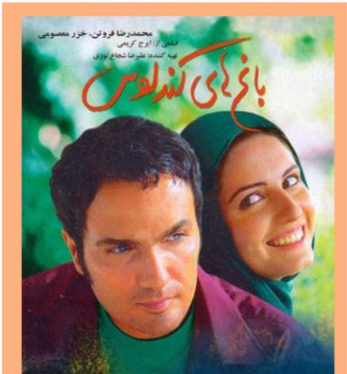
الرحیل! الرحیل! اکنون بنگر حیرت میان عقل و عشق را! اکنون بنگر حیرت عقل را و جرات عشق را! بگذار عاقلان ما را به ماندن بخوانند... راحلان طریق عشق می دانند که ماندن نیز در رفتن است، جاودانه ماندن در

کتاب را در برابر دیدگانم قرار می دهم. نامش هم اعجاب انگیز است. فتح خون. شروع به خواندن می کنم. از سیاهی زمانه می گوید و از بوزینگانی که حق خاندان رسول الله را پایمال کرده اند و می تازند. از کوفه می گوید. کوفه ای که همان آن را مظهر بی وفایی می دانیم اما سید مرتضی جور دیگری می نگرد. او می گوید باز هم کوفیان سرتزند در برابر اهالی مکه و مدینه. از سفر عشق می گوید، تنهایی پسر رسول خدا در میان امت خویش، ایمان لایتناهی پاران عشق به حق بودن مولایشان، از عشق برادر به برادر. در براسر کتاب دعوت سید مرتضی آوینی به آری گفتن ندای الرحیل! ذهنم را مشغول ساخته و من هم مانده ام در این بین که اکنون و در کشاکش ابتلائات، من کدام را برمی گزینم عقل یا عشق را؟

« قافله ی عشق در سفر تاریخ است و این تفسیری است بر آن چه فرموده اند: کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا...»

این سخنی است که پشت شیطان را می لرزاند و پاران را به فیضان دائم رحمت او امیدوار می سازد.

و تو ای آن که در سال شصت و یکم هجری هنوز در ذخایر تقدیر نهفته بوده ای و اکنون، در این دوران جاهلیت ثانی و عصر توبه بشریت، پای به سیاره زمین نهاده ای، نوید مشو، که تو را نیز عاشورایی است و کربلایی که تشنه ی خون توست و انتظار می کشد تا تو زنجیر خاک از پای اراده ات بگشایی و از خود و دل بستگی هایش هجرت کنی و به کهف حصین از زمان و لامکان



یک سکانس دیالوگ

ام البنین وکیل زاده

آذر (خزر معصومی): زنا زود پیر می شن، می دونی چرا؟

چون عروسک بازی شوئم جدیه، رو عمرشون وقتا حساب می شه.

از دو سالگی مادرن. بعد مادر برادرشون میشن.

بعد مادر شوهرشون میشن. باباشون که پا به سن می ذاره ازشون پرستاری به مادرو می خواد.

گاهی وقتا حتی مادر مادرشوئم میشن. من شوهر نکردم.

ولی مادر مادرم بودم، مادر پدرم بودم، مادر برادرم بودم، تازه به همه

اینا بچه های به دنیا نیاروده رو هم اضافه کن، مادر اونا هم بودم.

باغ های کندولوس / ایرج کریمی